

سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه

اکبر ولی زاده^۱

کاظم شریف کاظمی^۲

سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه در دو دهه اخیر به علل مختلف نوسان ناخواسته، جدی و متعدد داشته است. اگرچه در شرایط بعد از فروپاشی، امیدها برای همگرایی روسیه با اروپا قوت گرفته بود. برخی گزاره‌های علی در این رابطه مهم‌تر هستند از جمله پیچیدگی روابط از حیث تاریخی، تأثیر منابع هنجاری- ارزشی متناقض بر تصمیم‌سازی اتحادیه اروپا در قبال روسیه، بدون ضمانت اجرا بودن مصوبات اتحادیه اروپا در حوزه سیاست خارجی و امنیتی، اولویت یافتن سیاست ملی و عدم انسجام میان اعضا در اجرای تصمیمات، شرایط سیاسی، نظامی و امنیتی چندوجهی و متعارض و در نهایت، وابستگی متقابل به‌ویژه در حوزه انرژی است. نظر به مفاهیم مذکور پرسش مقاله این است که «چرا سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه بعد از سال ۲۰۰۰ دارای تغییر و نوسان جدی بوده است؟» پاسخ اولیه این است که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا از یک سو، تحت فشار ملاحظات ژئوپلیتیک و امنیت انرژی برای همکاری با روسیه و از سوی دیگر، تحت تأثیر عدم انسجام عملی در این حوزه میان اعضای اتحادیه و ضرورت اتخاذ سیاست‌های مقابله‌جویانه در برابر سلطه روسیه به‌منظور رفع نگرانی‌های منطقه‌ای خود قرار دارد و این امر موجب نوسان در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه گردیده است. روش مورد استفاده در این مقاله از نوع تحلیلی-کیفی است.

واژگان کلیدی: قدرت هنجاری، اتحادیه اروپا، روسیه، سیاست خارجی و امنیتی

مشترک.

^۱ . استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. Email: akbarvalizadeh@ut.ac.ir

^۲ نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: mnkazemi2000@yahoo.com

- این مقاله علمی - پژوهشی می‌باشد. تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱۲/۱۲ و تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱/۲۷

مقدمه

ابعاد مختلف روابط اتحادیه اروپا و روسیه برای طرفین حائز اهمیت فراوان است. اروپا به لحاظ ضرورت‌های امنیتی در دوره‌های مختلف، سیاست‌های ویژه و پیچیده در قبال روسیه داشته و این کشور همواره یک متغیر مهم در سیاست خارجی اروپا بوده است. هم‌اکنون نیز تأثیر حیاتی روسیه بر سیاست‌گذاری اتحادیه اروپا قابل مشاهده است؛ به نحوی که اروپا به ناگزیر دچار نوسان در سیاست خارجی و امنیتی در قبال روسیه شده است. مسئله اصلی مقاله بررسی علل تغییر و نوسان سیاست خارجی و امنیتی مشترک^۱ اروپا در قبال روسیه طی سال‌های بعد از ۲۰۰۰ است.

در سال‌های ابتدایی پس از جنگ سرد امیدهایی برای همکاری پایدار میان دو کنشگر پدید آمد؛ حتی روسیه با شورای ناتو همکاری داشت و موافقت‌نامه مشارکت و همکاری^۲ میان اروپا و روسیه امضاء و جلسات شورای سران تشکیل شد و بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همکاری‌های امنیتی و ضدتروریستی افزایش یافت؛ اما این روند همکاری چندان دوام نیافت و عوامل چالش‌زا موجب ایجاد تنش و بحران شد. از جمله مهم‌ترین آنها بحران اوکراین و گرجستان است. اروپا در پی این بحران‌ها سیاست تحریم و تنبیه روسیه را در پیش گرفت؛ اگرچه حتی در این شرایط همکاری بخشی^۳ تداوم داشت.

در قبال سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا، روسیه نیز اقداماتی در پیش گرفت. از جمله؛ دکترین سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۱۶^۴، اروپا را موضوع چالشی سیاست خارجی معرفی کرد و نگاه به سمت شرق، محور اصلی توسعه روابط بین‌الملل روسیه قرار گرفت. به‌رغم آن، همچنان روابط با اتحادیه اروپا به‌عنوان موضوع مهم همکاری مطرح شده است (Iras, 21/07/1399). اگرچه در خصوص روابط اتحادیه اروپا با روسیه پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ اما در این مقاله تمرکز بر چرایی و چگونگی نوسان سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه و همچنین چرایی تداوم همکاری‌های بخشی در شرایط تنش از اهمیت ویژه برخوردار است. برای توضیح دقیق‌تر، ابعاد مختلف و پیچیده

^۱. CFSP

^۲. Partnership and Cooperation Agreement

^۳. Selective Cooperation

^۴. Russian Foreign Policy Concept 2016

روابط، مقاله از چارچوب مفهومی ترکیبی با استفاده از گزاره‌های منتخب از نئولیبرالیسم^۱ و نئوواقع‌گرایی بهره برده است. در این نوشتار، تلاش شده تا ماهیت تاریخی روابط مؤثر بر روابط حاضر و قدرت هنجاری و ارزش‌های اروپایی در کنار چالش‌های نوین امنیتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی بررسی گردد. از یک سو، اروپا سعی داشته هم‌زمان در کنار حفظ منافع اقتصادی و تأکید بر ارزش‌های هنجاری خود از قدرت سخت (ناتو) در قبال روسیه بهره‌برداری می‌کند. از سوی دیگر، اولویت‌های مختلف کشورهای عضو در قبال روسیه موجب گسست در اجرای تصمیمات اتحادیه نسبت به روسیه شده است.

همچنین اروپا نیز طی چند قرن گذشته در سیاست خارجی روسیه جایگاه ویژه‌ای یافته و در حال حاضر نیز این موضوع تداوم داشته است. بسیاری از محققان از جمله اکثر نویسندگان در مجموعه مقالات تحت عنوان «پرهیز از جنگ سرد جدید»^۲ معتقد هستند در سیاست خارجی عنصر تغییر و تداوم در کنار یکدیگر وجود دارد؛ لذا در مطالعه سیاست خارجی هیچ‌گاه نباید از ریشه‌های بنیادین شکل‌دهنده روابط میان کشورها و سیاست خارجی آنها غفلت کرد؛ زیرا ابعادی از این سنت‌ها در روابط بر اساس مؤلفه‌های بادوام طی تاریخ شکل گرفته و به‌عنوان عنصر پویا نقش‌آفرینی می‌کند (Nitoiu, 2016). لذا در این مقاله، مفهوم ماهیت تاریخی روابط و هنجار نیز بررسی می‌گردد چراکه این عناصر خود از منابع قدرت‌ساز بوده و بر سیاست‌ها و رویکردها اثر دارند. برای مثال، همین عامل بحران شبه‌جزیره کریمه را دامن زده است.

با توجه به توضیحات فوق این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است چرا سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در برابر روسیه بعد از سال ۲۰۰۰ دارای تغییر و نوسان شدید بوده است؟ این تغییرات چگونه قابل توضیح است؟ پاسخ اولیه این است که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا از یک سو، تحت فشار ملاحظات ژئوپلیتیک و امنیت انرژی برای همکاری با روسیه و از سوی دیگر، تحت تأثیر عدم انسجام عملی میان اعضای اتحادیه و ضرورت اتخاذ سیاست‌های مقابله‌جویانه در برابر سلطه روسیه به‌منظور رفع نگرانی‌های منطقه‌ای خود قرار دارد و این امر موجب نوسان در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در قبال روسیه گردیده است. این مقاله از نوع توصیفی- تحلیلی است.

1. Neoliberalism

2. Avoiding A New "Cold War"

چارچوب نظری، اتحادیه اروپا در حوزه سیاست خارجی در چارچوب منظومه نظری لیبرالی^۱ و نئولیبرالی (نهادگرایی نئولیبرال)^۲ و با تأکید بر نرم‌ها^۳، هنجارها و ارزش‌های مترتب بر آن^۴ خود را بیشتر معرفی کرده است. بر اساس این چارچوب نظری، علاوه بر اینکه همکاری میان کشورها به‌عنوان امری عادی تلقی می‌شود به ابعاد غیرنظامی از جمله قدرت نرم نیز توجه می‌گردد. لذا ارزش‌ها، توان اقتصادی و تجاری، منابع انسانی و فرهنگ نیز در روابط کشورها از طریق اولویت دادن به ارزش‌هایی چون دموکراسی، آزادی‌های بنیادین^۵، تجارت آزاد، حقوق بشر و حکمرانی خوب^۶ و غیره نیز اهمیت می‌یابد. با توجه به این عوامل روابط کشورها در حالت وابستگی متقابل قابل ارزیابی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۷۶).

اگرچه نئولیبرال‌ها اذعان دارند، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی از طریق قواعد، اصول و فرایندهای تصمیم‌گیری بر سیاست و رفتارهای کشورها تأثیر می‌گذارند، اما اظهار می‌دارند که این رفتارهای هنجاری کاملاً با تعقیب منافع ملی سازگار هستند. بنابراین نظریه نهادگرایی نئولیبرال، رویکردی کارکردی نسبت به رژیم‌های بین‌المللی دارد و سعی می‌کند، تأسیس و رشد نهادها را با توجه به کارکردی که آنها در نظام بین‌الملل دارند، توضیح دهد. این نظریه تلاش می‌کند با استفاده از برخی اصول و پیش‌فرض‌های نوواقع‌گرایی، میزان و درجه نهادینگی در سطح بین‌المللی را توضیح دهد. به علت این که نهادگرایی نئولیبرال، کشورها را مهم‌ترین بازیگران در نظام بین‌الملل می‌داند، بنابراین نهادهای بین‌المللی را به‌صورت پدیده‌های سیاسی در نظر می‌گیرد که اهداف و منافع بازیگران قدرتمند را تأمین می‌کنند. در این دیدگاه، نهادهای بین‌المللی استقلال و حاکمیت حکومت‌های ملی را به چالش نمی‌کشد و کشور-ملت‌های موجود را تحت انقیاد خود در نمی‌آورند. لذا نظریه نهادگرایی نئولیبرال تلاشی در جهت ایجاد سازش میان رهیافت‌های نوکارکردگرایی^۷ و نوواقع‌گرایی است. این نظریه در حقیقت سنتزی از نوواقع‌گرایی و نوکارکردگرایی است. موضوع محوری و

^۱. Liberalism

^۲. Liberal Institutionalism

^۳. Normes

^۴. Values

^۵. Fundamental freedoms

^۶. Good Governance

^۷. Neofunctionalism

هسته آن این مسئله است که چگونه نهادها بر انگیزه‌هایی که کشورهای سوئد با آن روبه‌رو هستند، تأثیر می‌گذارند (Wikan, 2015).

اگرچه اتحادیه اروپا در اعلام سیاست خارجی، ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی را در اولویت قرار داده است؛ اما در شرایط تنش در روابط با روسیه و تعارض اهداف ملی اعضا با مصوبات نهاد اتحادیه اروپا و تشدید عدم انسجام عملی و ایجاد گسست میان اعضا این نظریه قدرت تبیین‌کنندگی سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا را ندارد؛ لذا باید از گزاره‌های نظریه دیگر بهره برد؛ لذا مشتقات نظریه واقع‌گرایی می‌تواند در این شرایط مفید باشد.

از سوی دیگر، مفاهیم متعددی در نظریه نئوواقع‌گرایی وجود دارد و از والتز^۱ به‌عنوان پایه‌گذار این نظریه تا اندیشمندان بعدی بر چند مفهوم بنیادی این نظریه اتفاق نظر دارند. از جمله این مفاهیم بنیادی کشورها بازیگران اصلی در عرصه روابط بین‌الملل هستند. امنیت ملی با تأکید ویژه بر بقا اولویت کشورهاست. رقابت در شرایط هرج‌ومرج، اهمیت قدرت سخت، اهمیت منافع حداکثری و قدرت نسبی^۲، بازیگری در عرصه جهانی با شرایط حاصل جمع صفر و استثناء بودن همکاری میان کشورها، قابل ذکر است (Freire, 2019: 59).

در شرایطی که کشورهای عضو اتحادیه بر اساس منافع و امنیت ملی خود رفتار می‌کنند و حتی در رقابت شدید با یکدیگر قرار می‌گیرند یا اتحادیه و کشورها در صدد حداکثر سازی منافع خود هستند، منافع نسبی اهمیت می‌یابد و تعهدات هنجاری مورد کم‌توجهی واقع می‌گیرد. نظریه نئوواقع‌گرایی، توان تبیین‌کنندگی دارد؛ چراکه در شرایط بحرانی، اتحادیه و کشورهای عضو به‌صورت فردی و یا جمعی از ارزش‌های لیبرالی فاصله گرفته و به چارچوب نظری نئوواقع‌گرایی نزدیک شده‌اند.

در شرایط برشمرده شده، عملکرد اتحادیه در قبال روسیه با به‌کارگیری مفروضاتی از نئوواقع‌گرایی قابل توضیح است. حداکثرسازی منافع، تمایز آشکار میان سیاست اعلامی و اعمالی، رقابت سخت و آشکار اتحادیه با روسیه در سرزمین‌های پیرامونی با بازی حاصل جمع صفر و پاسخ منفعت محور در قبال سیاست‌های جسورانه روسیه (بحران ۲۰۰۸ گرجستان، بحران ۲۰۱۴ اوکراین) برخلاف سیاست‌های هنجاری اعلامی و تعهد به کشور ثالث به‌منظور حفظ منافع، همچنین در شرایط بحرانی اتخاذ سیاست‌های ملی منفعت محور

¹. Waltz

². Relative Power

توسط اعضای اتحادیه و مخالف با تصمیمات اتحادیه در همین چارچوب قرار می‌گیرد. لذا با به‌کارگیری مفاهیم و عناصر منتخب از این دو نظریه مقاله حاضر درصدد توضیح متغیرهای علی نوسان سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا در قبال روسیه است.

۱. قدرت هنجاری^۱ اتحادیه اروپا در برابر قدرت سخت^۲ روسیه

اروپا به‌رغم جنگ‌های متعدد، اما با توجه به تعامل انسانی طی قرن‌ها به ارزش‌ها و مبانی فرهنگی مشترک دست‌یافت و در چارچوب روند همگرایی تلاش کرد از بستر ایجادشده به‌عنوان قدرت هنجاری و نرم بهره‌برد. به‌منظور حفظ و ارتقا منافع و امنیت خود در ورای مرزهای سرزمینی خود درصدد توسعه و گسترش ارزش‌های موردنظر برآمد. از سوی دیگر، آموزه‌های نظریه لیبرالیسم در اروپا شکل گرفت و توسعه‌یافته است و اصولاً قدرت هنجاری برخاسته از این نوع تفکر بوده و این انگاره ایجاد می‌گردد که هر دو از یک منبع الهام می‌گیرد. با توجه به مزیت نسبی اتحادیه اروپا در حوزه قدرت نرم و هنجاری، اتحادیه اروپا تلاش کرده از آن به‌عنوان قدرت و ابزار تحقق اهداف سیاست خارجی استفاده کند. نظر به این روند و تحولات، اتحادیه اروپا به‌عنوان قدرت هنجاری و نرم طی چند دهه اخیر در عرصه بین‌الملل معرفی شده است (Newman and Stefan, 2020: 427).

از طرفی، اتحادیه اروپا تلاش داشته از این قدرت در قبال روسیه نیز بهره‌برد، اما از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اتحادیه اروپایی و روسیه روابطی مبتنی بر تعامل منافع و تقابل ارزش‌ها را تجربه کرده‌اند. روابطی که با نوسان‌های زیاد از تحکیم و ثبات در قالب معاهدات نهادی و همکاری‌های مشترک تا تنش و بحران همراه بوده است. مواضع اتحادیه اروپایی در قبال روسیه در ظاهر مملو از نشانه‌های هنجاری است ولی اهداف آشکارشده اتحادیه روشن می‌سازد که این خواسته‌ها تحت تأثیر اهداف دیگری قرار گرفته که از جمله آنها رقابت ژئوپلیتیک، امنیت انرژی و نفوذ در بازارهای روسیه است. اتحادیه اروپایی به شکل مستمر بر برنامه اعلامی خود جهت ارتقا حاکمیت قانون^۳، زمامداری خوب^۴، احترام به حقوق بشر، پیشبرد مناسبات خوب همسایگی و اصول اقتصاد بازار از طریق گفتگوی نهادی با روسیه

^۱. Normative Power

^۲. Hard Power

^۳. Rule of Law

^۴. Good governance

تأکید کرده است. همچنین روح موافقت‌نامه مشارکت و همکاری میان روسیه و اتحادیه نیز ارتقای امنیت بین‌المللی را در برابری و مشارکت مدنظر داشت (شیرغلامی، ۱۳۹۶: ۹۸). به‌رغم توضیح فوق به اقتضای ارتقا منافع، پیگیری عملی اهداف هنجاری اروپا در قبال روسیه کم‌رنگ بوده و روابط از مجرای مسئله به مسئله جلو رفته است. در یک بررسی، اگرچه می‌توان تحریم‌های اتحادیه اروپا در پاسخ به بحران اوکراین را جدی دانست، اما برخی کشورها سیاست‌های ملی را منطبق با سیاست‌های اتحادیه ارزیابی نکردند. چراکه هر یک از کشورها راه‌هایی برای تحقق منافع ملی خود یافتند. آلمان حفظ خط لوله گاز نورد استریم دو^۱ را اولویت داد و ایتالیا در سال ۲۰۱۷ به‌رغم تحریم‌های اتحادیه نه تنها کاهش تجارت با روسیه نداشته، بلکه از طریق صادرات غیرمستقیم ۳۷ درصد رشد تجاری نیز داشته است (Argano, 2019). درنهایت می‌توان جمع‌بندی کرد، اجرای سیاست‌های اتحادیه و کشورهای عضو در قبال روسیه به‌صورت جداگانه صورت می‌گیرد. همچنین پاسخ اتحادیه در مواقع بحرانی تعهد لازم نسبت به هنجار و اصول اعلامی را در بر نداشته است و فاصله از ارزش‌های لیبرالی و نزدیک شدن به اصول نئوواقع‌گرایی مانند قدرت و منافع محوری و بازی با حاصل جمع صفر مشهود است.

با بررسی مواضع کرملین می‌توان گفت، سیاست‌های اتحادیه برای ترغیب روسیه به مراعات دموکراسی، حقوق بشر و حل‌وفصل منازعات ناکام بوده است. کرملین همواره بر خاص بودن فرهنگ روسیه و حق داشتن تفسیری متفاوت از دموکراسی تأکید کرده است. پوتین همواره نواقص دموکراتیک در بسیاری از اعضای اتحادیه و آمریکا را به‌نقد کشیده، درحالی‌که (از نگاه غرب و اروپا) روسیه کنترل خود بر افکار عمومی از طریق رسانه‌ها و محدودیت‌ها و سرکوب سمن‌ها^۲ و مخالفین سیاسی تقویت کرده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد، گفتگوی حقوق بشری روسیه با اتحادیه به‌جای این‌که ایجاد وفاق بر مبنای ارزش‌های مشترک نماید یک تأثیر منفی داشته باشد (نوروزی، ۱۳۹۶). البته موارد استفاده دوگانه از حقوق بشر از سوی غرب این استدلال و یا بهانه را برای روسیه یا کشورهای مشابه فراهم می‌سازد به‌نحوی که اصولاً در عمل رفتار اتحادیه هنجاری تشخیص داده نمی‌شود تا بتواند نتایج هنجاری مؤثر داشته باشد.

^۱. North Stream2

^۲. NGOs

از سوی دیگر، تلاش اتحادیه برای تعامل با روسیه و همراه کردن آن در بحران‌های مولداوی و گرجستان منجر به نتایج ملموسی نشد. برعکس، روسیه سیاست همسایگی اروپا را به‌عنوان مداخله ناخوشایند (منظور همان نفوذ اتحادیه در منطقه پیرامونی روسیه یا همان حیات خلوت) در خارج نزدیک^۱ خود تلقی می‌کند. اگرچه روسیه با این موضوع راحت‌تر از مداخله ناتو یا امریکا برخورد کرده است (یاری، ۱۳۹۱: ۲۴۸).

بعد از بروز چندین بحران در دهه نخست قرن ۲۱ میان اتحادیه اروپا و روسیه از جمله بحران گرجستان، اوکراین و انتقادات دو طرف نسبت به یکدیگر از جمله در خصوص حقوق بشر، استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی و غیره، روسیه به چالشگر راهبردی امنیت و منافع اتحادیه اروپا تبدیل شده است. در شرایطی که اروپایی‌ها به دنبال سیاست بازار انرژی مشترک در اروپا و تعامل با روسیه در حوزه انرژی بوده‌اند، اما واکنش روسیه انعقاد موافقت‌نامه‌های دوجانبه با اعضای منتخب اتحادیه بوده تا عرضه به مشتریان ملی را تضمین نموده و قدرت انحصارگری شرکت گازپروم^۲ را تحکیم بخشد (Maness, 2016: 125). برخی کشورهای عضو اتحادیه به‌صورت ملی و با رویکرد متفاوت و گاهی در تعارض با تصمیم جمعی با روسیه تعامل می‌کنند و این امر نشان‌دهنده اقدام بر اساس حداکثر سازی منافع ملی بوده و به‌نوبه خود موجب غیر منسجم شدن اجرای تصمیمات می‌گردد.

پس از بروز بحران‌های جدی میان اتحادیه اروپا و روسیه (از جمله بحران اوکراین) انعقاد موافقت‌نامه با آلمان برای احداث خط لوله نورد استریم ۲ و ترک استریم^۳ و حفظ روابط تجاری بخشی، نشان می‌دهد، اتحادیه اروپا بیشتر در اعلام سیاست‌های تنبیهی و تحریمی کوشا بوده تا در مقام اقدام و عمل (نیکنامی، ۱۳۹۴: ۸). البته نمی‌توان ادعا کرد این تحریم‌ها تأثیری بر روسیه نداشته است. اما به نظر می‌رسد، واکنش اتحادیه با اقدامات جسورانه روسیه تناسب ندارد. از سوی دیگر، کیفیت ضعیف پاسخ اتحادیه به روسیه، اصالت سیاست‌های هنجاری و تعهد به کشورهایی چون گرجستان و اوکراین را نیز مخدوش کرده است. در نهایت وزیر امور خارجه روسیه اعلام کرده است: اتحادیه اروپا همکاری سازمان‌یافته میان دو طرف را از بین برده و دیگر موضوعات همکاری همچون گذشته وجود ندارد (Tass, 2021).

^۱. Near Abroad (Ближнее Зарубежье)

^۲. Gazprome

^۳. Turk Stream

بر اساس شواهد و بررسی تحولات می‌توان گفت، اصول تصمیم‌سازی اتحادیه میان هنجارهای اعلامی و واقعیت‌های راهبردی در نوسان بوده است. بررسی سیاست‌های همسایگی^۱، مشارکت شرقی^۲ و موافقت‌نامه مشارکت و همکاری^۳ با روسیه نشان می‌دهد، اتحادیه اروپا سعی دارد از ظرفیت سیاست خارجی هنجاری خود در روابط بهره‌برده و تأثیرگذاری و نفوذ خود را بر روسیه و مناطق پیرامونی آن حفظ کرده و حتی ارتقا ببخشد و در این راستا حداکثر سازی منافع^۴، ثبات و امنیت در مناطق پیرامونی از اولویت برخوردار است (Nitoiu, 2016:86). مثال‌های گفته‌شده نمونه‌هایی از موارد بسیار در قبال کشورها و مناطق مختلف است، لذا این مفهوم برداشت می‌شود که اتحادیه اروپایی در قبال روسیه در شرایطی که منافع و امنیت آن در خطر قرار گرفت، واجد و عامل سیاست خارجی هنجاری نبوده و طبعاً سیاست‌های آن نتایج هنجاری هم در پی نداشته است.

۲. پیچیدگی روابط اروپا با روسیه از بعد تاریخی

به‌منظور بررسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال روسیه علاوه بر ضرورت توجه به کیفیت شکل‌گیری اتحادیه اروپا و ویژگی‌های ساختاری آن از نظر سیاست خارجی و امنیتی، به هویت تاریخی روابط نیز باید توجه شود. چراکه این عامل موجب ایجاد انگاره و تصویر^۵ خاص از دشمنی، ترس و عدم اطمینان شده است.

باید دانست که اروپا نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی سیاست و تمدن روسیه در چند سده اخیر داشته و تصویری که این دو کنشگر از هم دارند از همین دوران ریشه می‌گیرد. لذا تاریخ روابط این دو مملو از اتحاد، دشمنی، صلح و جنگ است. البته سیاستمداران روسی در دوران مختلف مواضع یکسانی نسبت به اروپا نداشته‌اند و بر این اساس متفکران و مشرب‌های فکری- قدرتی گوناگون نیز وجود داشته است. لذا می‌توان گفت متغیر اروپا در سیاست خارجی و امنیتی روسیه جایگاه وزینی داشته است (Luis Borges, 2016:36). این شرایط موجب شده تا بین دو طرف تمایز فرهنگی-ارزشی و بی‌اطمینانی سیاسی سایه بیندازد.

¹. Neighborhood Policy

². Eastern Partnership

³. Partnership and cooperation agreement (PCA)

⁴. Maximize benefits

⁵. Perspective

تقسیم‌بندی قدرت داخل روسیه نیز طیف یکسانی نیست. غرب‌گرایان^۱ و ملی‌گرایان افراطی^۲ دو تقسیم‌بندی اصلی در روسیه است. ملی‌گراها اروپا و غرب را به معنی «دیگر»^۳ می‌دانند با توجه به تفاوت هویت ملی گاهی به شدیدترین وجه با اروپا ابراز دشمنی می‌کنند و راه آشتی‌پذیری با آن قائل نیستند. با توجه به حوادث تاریخی، دو طرف نسبت به هم بی‌اعتماد هستند. البته وقتی اروپا محورها، دست برتر را در قدرت داخلی روسیه گرفتند، روابط تلطیف شده است. از دیرباز ایده اروپا در سیاست داخلی و نوع سیاست خارجی روسیه به یک عنصر کلیدی تبدیل شده است. طی جنگ سرد، غرب به دشمن جدی در نزد روسیه تبدیل شد. بحث‌های تاریخی قبل نشان می‌دهد در جنگ‌های مختلف، سیاست‌های فرهنگی و هویتی و مذهبی در روابط اروپا با روسیه اهمیت فراوانی داشته است (Haukkala, 2009: 1757). روسیه در اثر تحولات و جنگ و صلح متعدد طی قرن ۱۹ در نهایت برای حفظ خود در مقابل تحولات اروپای غربی به تاریخ و هویت خود تمایل شدید یافت. لذا می‌توان گفت در این ایام دو گرایش اسلاوگراها و غرب‌گراها در مناظره حاضر بودند که اولی به روسیه تاریخی با هویت و فرهنگ اسلاوی گرایش داشت و دومی رابطه با اروپا را از زاویه اقتصاد، صنعت و سیاست می‌دید و توسعه اقتصادی و آزادی فردی و مدنی را مدنظر داشت. گرایش سیاسی به درون و فرهنگ روسی بعد از حدود سال ۲۰۰۴ به علت شعله‌ور شدن اختلافات میان غرب و روسیه به سبب انقلاب‌های رنگین دوباره تقویت شد.

از سوی دیگر، شکست روسیه در جنگ کریمه^۴ دولت را در موضع ضعف قرار داد. این شکست تأثیر عمیقی بر جریان‌های داخلی روسیه و تصویر اروپا در ذهن مردم و گروه‌های فکری داشت، اما اسلاوگراها سعی کردند زمینه مقایسه روسیه با اروپا را از صنعت به سمت روحیه ملی و فرهنگ سوق دهند. به این منظور که بتوانند حقارت شکست نظامی را به

^۱. West oriented

^۲. Extremist nationalists

^۴. The Others

^۱. جنگ کریمه به نبردهای گفته می‌شود که میان امپراتوری روسیه تزاری از یک سو و امپراتوری دوم فرانسه، امپراتوری بریتانیا پادشاهی ساردنی و عثمانی در شبه‌جزیره کریمه بین اکتبر ۱۸۵۳ تا فوریه ۱۸۵۶ رخ داد و در نهایت در پیمان پاریس شرایط سنگینی بر روسیه تحمیل شد.

سمت تفکر برتری روحیه ملی سوق دهند. طبیعی است این واقعه تاریخی نقطه عطف چالشی در تاریخ روابط دو طرف نقش ایفا می‌کند (Mann, 1996:40-42).

همچنین، شکست روسیه از ژاپن در جنگ منچوری^۱ در سال ۱۹۰۵ علاوه بر آنکه موجب از دست دادن نفوذ در دریای شرقی شد، بلکه ظرفیت عظیمی از نیروی دریایی خود را از دست داد (R.Stone, 2006:158). مجموع این اتفاقات موجب شد، روسیه همواره از بیگانه و خارجی در هراس باشد و مفاهیمی چون خودی و دیگری به‌ویژه در خصوص اروپا به‌عنوان یک چالش در نظریه‌پردازی این کشور جلوه‌گر باشد. با تداوم شرایط فوق تحمیل شدن جنگ جهانی اول بر حکومت تزاری کافی بود تا ضربه نهایی را برای سقوط این حکومت وارد آورد (Mann, 1996:95). بعد از این تحولات، سرانجام حکومت به دست بلشویک‌ها افتاد که آن‌ها از قبل قصد خروج از جنگ را داشتند زیرا لنین این جنگ را امپریالیستی و با هدف تقسیم جهان در میان دولت‌های امپریالیست می‌دانست و این موضوع خود موجب فاصله‌گیری روسیه از غرب و اروپا گردید.

بدیهی است، یکی از مقاطع تأثیرگذار در روابط غرب و روسیه دوران جنگ سرد است. اگرچه در زمان جنگ جهانی دوم میان غرب و اتحاد جماهیر شوروی یک اتحاد موقت بر ضد هیتلر و فاشیسم به وجود آمد، اما بلافاصله بعد از جنگ و حتی قبل از پایان آن نشانه‌های تنش و چالش به سبک جنگ سرد ظاهر شد، با این تفاوت که در این زمان آمریکا نیز به یک بازیگر فعال و به‌عنوان ابرقدرت تبدیل شده بود. در این دوران، حوادث بحرانی متعددی قابل ذکر است؛ از جمله جنگ دو کره (۱۹۵۳)، بحران موشکی کوبا^۲ (۱۹۶۲)، اشغال افغانستان (۱۹۷۹)، هدف قرار گرفتن هواپیمای مسافربری کره جنوبی (۱۹۸۳) و جنگ ویتنام. در جنگ سرد، بیشترین تنش و حساسیت دو طرف در حوزه اروپا بوده و اروپا به شرقی و غربی از شهر برلین میان دو طرف تقسیم گردید و همواره محل تهدید و نزاع بود. در آن سال‌ها، روابط اقتصادی جهان غرب در قالب طرح مارشال^۳ و نیز اتحاد نظامی در قالب سازمان ناتو و جهان شرق در قالب کمکان^۴ و پیمان ورشو شکل گرفت. روابط شوروی و اروپای غربی را می‌توان در قالب این تقسیم‌بندی قرار داد (نقیب زاده، ۱۳۹۱: ۴۵).

^۱. Russo-Japanese War

^۲. Cuban Missile Crisis

^۳. Marshall Plan

^۴. The Council for Mutual Economic Assistance (Совет экономической Взаимопомощи)

پایان جنگ سرد برای روسیه و اروپا این فرصت تاریخی را فراهم آورد که به میزان قابل توجهی از حجم نگران‌های خود نسبت به یکدیگر (که طی تاریخ انباشته‌شده بود) را بکاهند و با پیگیری گفتگوهای سازمان‌یافته، فضای تازه‌ای را در عرصه روابط دوجانبه باز کنند (کولایی، ۱۳۹۲: ۵۲-۵۴). بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عکس‌العمل اروپا را می‌توان در سه مرحله همپوشان جای داد؛ در مرحله اول که بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد، اتحادیه اروپا در پی به‌کارگیری سیاست منسجم و هماهنگ در روابط دوجانبه خود با روسیه برآمد. این مرحله بر مبنای بازنگری مفهومی در مورد اروپای پساکمونستی تنظیم و تدوین شده بود. در مرحله دوم که از سال ۱۹۹۴ آغاز شد، اتحادیه اروپا به دلیل نیاز روزافزون به منابع انرژی خواهان ایجاد نوعی شراکت با روسیه برآمد. در همین راستا، تصویب موافقت‌نامه همکاری و مشارکت در سال ۱۹۹۴ و راهبرد مشترک^۱ ۱۹۹۹ صورت پذیرفت که هدف از این قراردادها، ایجاد هماهنگی بیشتر در سیاست‌های اتحادیه اروپا نسبت به روسیه بود. مرحله سوم از سال ۲۰۰۰ و هم‌زمان با دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین در روسیه آغاز شد. در این مقطع، روسیه موضعی تهاجمی به خود گرفت و حتی پوتین معتقد بود دوران یلتسین خاتمه یافته و باید روسیه خود را در مقابل دشمنان خارجی حفظ کرده و نظم جهانی جدید را ایجاد نماید (MazNabb, 2016: 8). فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی، شکسته شدن دیوار آهنین و پایان جنگ سرد به‌رغم نویدهای اولیه، نتوانست تنش در روابط دو طرف را برطرف کند. این امر نشان می‌دهد، عامل تجارب انباشته‌شده تاریخی روابط اروپا با روسیه نسبت به سایر کشورهای اروپای شرقی حتی اوکراین امری کاملاً متفاوت است. لذا به نظر می‌رسد، دو طرف در تنظیم روابط جاری همواره نیم‌نگاهی به روابط تاریخی دارند و روسیه هیچ‌گاه خود را در سطح سایر کشورهای منطقه مقایسه نمی‌کند.

در این مقاله عامل هویت، اگرچه عامل اصلی موردنظر نیست، اما دارای اهمیت بوده و بر انگاره سیاسی تأثیرگذار است. الهه کولایی پنج الگو هویتی را در مورد ملت روسیه مطرح می‌کند که عبارت هستند از هویت متحد^۲، هویت اسلاوی^۳، هویت زبانی^۴، هویت خونی^۱ و

^۱. The EU Common Strategy on Russia

^۲. Unified identity

^۳. Slavic identity

^۴. Linguistic Identity

هویت مدنی^۲. در هویت متحد روس‌ها به‌عنوان مردم یک امپراتوری متحد یا برحسب مأموریتشان برای ایجاد یک دولت فوق ملی تعریف می‌شوند. هویت مدنی به‌عنوان مبنای مدرن برای ملت روس مطرح می‌شود. در این تعریف همه مردم فدراسیون روسیه بدون توجه به ریشه قومی و فرهنگی‌شان شهروندان فدراسیون روسیه هستند و از طریق وفاداری به نهادهای سیاسی جدید و قانون باهم متحد می‌شوند. این ایده بر ترویج ارزش‌ها و نمادهای مدنی مشترک و تلاش در جهت ایجاد ملت مدنی روس تأکید می‌شود (کولایی، ۱۳۹۲: ۹۵). هویت شامل مجموعه‌ای از برجسب‌های هویتی^۳، می‌تواند در روابط دوجانبه به شکل هویت‌های مبتنی بر دوستی یا تخصص عمل کند. هویت امری رابطه‌ای تلقی می‌شود که به‌وسیله تعامل با یکدیگر و به‌وسیله مشارکت در معانی جمعی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید می‌آید و تغییر می‌کند، لذا نه ثابت‌اند و نه شبیه به همدیگر از این‌رو، تمام هویت‌ها مشروط، وابسته به تعامل و جان گرفته در درون یک متن نهادی هستند (wendt, 1987:224).

هنجارها و ارزش‌های اروپایی با هویت برساخته روسیه در تضاد هم قرار گرفته‌اند و این موضوع در شرایط مختلف خود را بروز داده است. رویکرد بی‌اعتمادی که امروزه غرب به روسیه و بالعکس وجود دارد (تظاهر یافته در اتهام‌های حقوق بشری، آماده‌باش‌ها و مانورهای نظامی، پرواز جنگنده‌ها و ره‌گیری هوایی، اتهام زنی‌های پی‌درپی) می‌توان بخشی از آن را در ریشه‌های تمدنی یافت که توأم با استمرار تعارض‌های اقتصادی و سیاسی است. به‌نحوی که برژینسکی^۴ در نطقی بر بعد فلسفی- فرهنگی هویت اروپایی تأکید کرد و گفت، اروپا قبل از این که یک واقعیت جغرافیایی باشد یک واقعیت فلسفی و فرهنگی است و بر ارزش‌های تمدن اروپایی که تعیین‌کننده روابط فرد و جامعه و جامعه و دولت است استوار است (زارعی هدک، ۱۳۹۱: ۷۱).

لذا نه‌تنها از سوی روسیه، استمرار رویکرد فرهنگی و تمدنی اهمیت دارد، بلکه حتی از سوی اروپا نیز چنین است. اگرچه اروپا سعی داشته با تولید ادبیات فلسفی عمیق از ارزش‌های خود در حجمی وسیع توانسته آن را به‌صورت هنجار مسلط، کاربردی و جهانی به‌ویژه جوامع پیرامونی عرضه کند. لذا بر اساس آنچه گذشت، تأثیرگذاری عوامل تاریخی و

¹. Bloody Identity

². Civic Identity

³. Identity tag

⁴. Brzezinski

هویتی بر تولید نوع سیاست خارجی اتحادیه اروپا مؤثر بوده و روسیه نیز نسبت به این موضوع حساسیت ویژه‌ای از خود نشان داده و آن را یک خطر عینی ارزیابی کرده است.

۳. عوامل سیاسی متعارض برای گسترش نفوذ و کنترل منطقه‌ای

یکی از موارد مهم و تأثیرگذار بر ایجاد نوسان در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال روسیه مربوط به موضوعات سیاسی متعارض برای کسب نفوذ است. البته نمی‌توان خط تفکیک روشنی بین مسائل سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی ترسیم کرد و این حوزه‌ها تا حدی همپوشانی دارند، اما برای تبیین بهتر ضروری است این تفکیک انجام شود. برای این منظور عوامل سیاسی خود به سه دسته تقسیم شده است.

نخست، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و واکنش روسیه است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فضای بین‌المللی به صورت بنیادین تغییر کرد. در شرایط جدید اروپا در پی استراتژی‌های جدید بود، از جمله آنها گسترش اتحادیه به کشورهای همسایه که از سیطره کمونیسم آزادشده بودند که با رویکرد قدرت هنجاری نیز سازگاری داشته است. اگرچه اتحادیه برای همکاری با روسیه برنامه‌های ویژه‌ای نیز طراحی کرده بود از جمله موافقت‌نامه مشارکت اقتصادی و برنامه حسن هم‌جواری^۱، اما به‌رغم آن یکی از عوامل تنش‌زا بین دو طرف نفوذ سیاسی اتحادیه در مناطق پیرامونی بود. لذا در روند گسترش سه مسئله اساسی باعث ایجاد موانع بر مسیر روابط فعال میان روسیه اتحادیه اروپایی بوده است. الف) روسیه و اتحادیه اروپایی هر یک منافع خود را از طرق مختلفی تبیین و دسته‌بندی می‌کنند. روسیه در تعریف روابط خود با اتحادیه اروپایی دارای نگاه ابزاری است. ب) استراتژی مشترک تعریف‌شده اتحادیه اروپا در قبال روسیه مبهم و کلی است. از سوی دیگر استراتژی میان‌مدت روسیه در قبال اتحادیه اروپایی بسیار دقیق و جزئی است. ج) اتحادیه برخلاف روسیه یک بازیگر بین‌المللی کاملاً متفاوت است و ماهیت یک دولت واحد را ندارد.

از سوی دیگر باید گسترش اتحادیه اروپا و علت و آثار آن را از زاویه کسب قدرت و نفوذ در جهان در حال گذار ارزیابی کرد. به نظر می‌رسد، هر یک از دو طرف خواهان کسب نفوذ و قدرت بیشتر در منطقه هستند تا پس از گذر از مرحله انتقالی نظم منطقه‌ای از جایگاه و

^۱. Good neighborliness program

ظرفیت بیشتری برخوردار باشند. بعد از سال ۲۰۰۰ میلادی اتحادیه اروپا به طور فزاینده با روسیه بر سر کسب قدرت‌های ساختاری به رقابت پرداخت است. رقابت برای کسب قدرت ساختاری میان روسیه و اتحادیه اروپا در جمهوری‌های پیشین شرق اروپا (همچون اوکراین، بلاروس، مولداوی) و قفقاز^۱ (ارمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان) به وضوح قابل مشاهده است. گسترش اتحادیه اروپا موجب شد، کشورهایی همچون اوکراین، بلاروس و مولداوی به همسایگان بلافصل اتحادیه تبدیل شوند و فشارها بر این کشورها برای اعمال اصلاحات سیاسی مورد نظر کشورهای اروپایی افزایش یابد. (آقایی، ثمودی، ۱۳۹۲: ۱۴). اتحادیه اروپا با استفاده از قدرت هنجاری و از طریق نهادسازی و ادغام تدریجی این کشورها در ساختارهای اتحادیه درصدد ایجاد تغییر در ساختار کشورهای اروپای شرقی بوده است. روسیه نیز با ایجاد مجموعه امنیتی مرکز گرایانه به رهبری خود درصدد جذب این کشورها در ترتیبات و نهادهای امنیتی و اقتصادی مطلوب است تا از نفوذ اتحادیه اروپا جلوگیری به عمل آورد. این دو گرایش عملاً باهم در تضاد و برخورد جدی هستند.

تهدید امنیتی می‌تواند، فراتر از تعاریف مرسوم باشد به نحوی که تهدید عینی و ذهنی بنیان‌های حیاتی و مشروعیتی یک ساختار سیاسی و همچنین ایجاد بستر مناسب حیات، ترقی، رفاه یا حتی نفوذ را مورد توجه قرار می‌دهد. در حقیقت ایجاد تعادل میان منافع بازیگران یکی از مهم‌ترین اهداف امنیت ملی است (سجادپور، ۱۳۹۱). با لحاظ این تعریف از امنیت، حساسیت‌های روسیه را نسبت به اقدامات اتحادیه به شرحی که گذشته (اقدامات امنیتی و گسترش هنجارها توسعه‌ای) بیش از پیش می‌توان درک کرد. لذا اتحادیه اروپا با استفاده از هردو رویکرد یعنی هنجاری و قدرت محور تلاش کرد روسیه را در منطقه مهار کند؛ اما به علت اینکه در اجرای سیاست‌ها مواضع کشورهای عضو یکسان نبوده لذا بعد از مدتی به علت رویکردهای ملی و عدم انسجام میان کشورهای عضو سیاست‌های تحریمی بر ضد روسیه در عمل تعدیل می‌شده در نتیجه این امر موجب تقویت نوسان در سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه می‌شده است.

دوم، انقلاب‌های رنگین^۲ یکی از چالش‌های جدی غرب با روسیه بوده است و اختلافات را دامن زد. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به عبارت دقیق‌تر پس از نوامبر ۲۰۰۳ منطقه

1. Caucasus

2. Color Revolutions

قفقاز و آسیای مرکزی دچار شورش‌هایی به نام انقلاب رنگین شد. این نوع انقلاب از گرجستان آغاز و پس از در برگرفتن اوکراین و مولداوی به قرقیزستان کشیده شد و نسیم آن به بلاروس، ارمنستان و جمهوری آذربایجان نیز وزید. در مورد این‌که تحولات این کشورها را می‌توان انقلاب نامید تردیدهای جدی وجود دارد چراکه این انقلاب‌های رنگین نه تنها تغییری بنیادین در ساختارهای دموکراتیک جامعه ایجاد نکردند، بلکه تنها غرب‌گرایی کشورهای مثل گرجستان را بیشتر کردند. این انقلاب‌ها با توجه به سناریوهای کاخ سفید در واقع حرکتی از بالا بوده و نه از پایین که ویژگی مهم انقلاب است. از این‌رو، آنچه انقلاب مخملی، نارنجی، بنفش و غیره نامیده می‌شود در واقع، فاقد ویژگی‌های یک انقلاب هستند؛ اما ویژگی مشترک این شورش‌ها حمایت از سوی غرب بوده است. اوکراین نیز مشمول انقلاب رنگین بود و در حال حاضر خط مقدم اختلاف غرب با روسیه محسوب می‌شود. ویژگی‌های مختلف اوکراین برای روسیه و غرب حائز اهمیت است. از جمله آنها ترکیب جمعیتی و نژاد اسلاوی آن، موقعیت جغرافیایی، جمعیت زیاد و همچنین ضرورت الحاق اوکراین به اتحادیه اروپا و ناتو از نظر غرب و حساسیت این موضوع برای روسیه است. همه این عوامل چالش‌های پی‌درپی از جمله در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴ را پدید آورده است.

انقلاب مخملی گرجستان جلوه‌ای دیگر از اختلاف ریشه‌ای میان غرب و روسیه است. انقلاب در گرجستان برای روسیه واجد حساسیت امنیتی بود. گرجستان در این ایام از یک‌سوی به سمت غرب گرایش داشت که حساسیت روسیه را برانگیخت و از سوی دیگر نسبت به حمایت‌های عینی غرب ناامید شده بود. لذا گرجستان در میان این دو بازیگر سرگردان بوده و در نهایت با توجه به ضعف‌های این کشور انقلاب مخملی رخ داد. آنچه بعد از انقلاب حاصل شد بی‌اطمینانی بیشتر روسیه از سیاست‌های غرب در همسایگی خود بوده است و روسیه این موارد را بعدها در بحران‌های مختلف دیگر پاسخ داده است. کارشناسان غربی نیز یکی از ریشه‌های بحران سال ۲۰۱۴ را انقلاب‌های مخملی شناسایی کرده‌اند (Hinkle, 2017).

همان‌طور که گذشت انقلاب‌های رنگین که از سوی غرب حمایت می‌شد، محل مناقشه جدی در روابط اتحادیه اروپا با روسیه بوده است. روسیه همواره نگرانی خود را از این سیاست حمایت‌گرانه اروپا از این شورش‌ها اعلام کرده است. لذا روسیه سعی داشته تا این آشوب‌ها را هر چه بیشتر از مرزهای خود دور نگاه دارد حتی اگر مجبور می‌شد از زور و قدرت سخت

استفاده کند. لذا از یک سو، شرایط متغیر داخلی این کشورها و از سوی دیگر وابستگی بخشی اروپا به روسیه موجب نوسان مواضع اتحادیه شده است و انسجام و ثبات مواضع در این خصوص امکان پذیر نبوده است. در نهایت اینکه بعد از این تحولات روسیه به این نتیجه رسید که امکان سیاست مدارا و حسن هم‌جواری با اروپا به شکل دهه اول بعد از جنگ سرد ممکن نیست.

در نهایت، گسترش نفوذ هنجاری، اقتصادی و سیاسی اتحادیه اروپا در کشورهای خارج نزدیک از نظر روسیه خطری جدی محسوب شده و فضای حائل را از بین می‌برد. توسعه جغرافیایی اتحادیه به اروپای شرقی و مرکزی و نیز خارج نزدیک (مفهومی که روس‌ها برای حوزه جغرافیایی شوروی سابق به کار می‌برند)، موجبات نگرانی روسیه را فراهم کرده است. در سند استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا که در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳ تصویب شد، سه راه‌کار اساسی تحت عنوان اهداف استراتژیک ارائه شده است که بر اساس راهکار نخست یعنی «گسترش ناحیه امنیتی به دور اروپا» اتحادیه اروپا باید سهم ویژه‌ای در ثبات و حکمرانی خوب همسایگان خود ایفا کند (یاری، ۱۳۹۱: ۲۴۰). این همان موضوعی است که روسیه برخلاف امنیت و منافع خود تفسیر می‌کند و تضاد منافع جدی در این دو انگاره متفاوت مشاهده می‌شود.

با توجه به شاخص‌های بیان شده در این اهداف هنجاری اتحادیه اروپا، بدیهی است این امر موجب نگرانی‌های امنیتی عمیق روسیه گردد. سابقه چنین تلاش‌هایی به سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی بازمی‌گردد که لهستان خواستار توجه اتحادیه اروپا به مناطق شرقی خود شد. با نظر داشت روابط تاریخی لهستان و روسیه، درک نگرانی لهستان سخت نخواهد بود. از سوی دیگر، چنین اقداماتی در این مناطق موجب می‌شود تا روسیه نسبت به تحولات حساس باشد. در نهایت در مارس ۲۰۰۳ اولین سند مفهومی توسط کمیسیون اروپا صادر شد. این سند که «اروپای وسیع‌تر-همسایگی: چارچوبی جدی برای روابط با همسایگان شرقی و جنوبی»^۱ نام داشت، برنامه‌های اتحادیه اروپایی را برای گسترش شرقی و جنوبی مشخص کرد و تحولات آتی در این بعد نیز شکل گرفت. در مجموع می‌توان گفت، هدف کلی سیاست همسایگی اروپا هر چه نزدیک‌تر کردن کشورهای هدف (منطقه نفوذ روسیه) به

^۱ Wider Europe - Neighborhood: A Serious Framework for Relations with Eastern and Southern Neighbors

اتحادیه اروپا بدون اعطای عضویت به آن‌ها است (Arakelyan, 2017:61). اروپا در صدد بوده از طریق همسایگان، روسیه را مهار کرده و قدرت بازیگری روسیه را محدود کند و رقابت شدیدی میان اتحادیه اروپا و روسیه در کشورهای پیرامونی وجود دارد.

به منظور تقویت سیاست همسایگی طرح مشارکت شرقی با اهداف خاص توسط لهستان پیشنهاد و در سال ۲۰۰۹ توسط اتحادیه تصویب شد. این طرح شش کشور را شامل می‌شد (ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، اوکراین، مولداوی و بلاروس). به عبارت دیگر سیاست مشارکت شرقی یکی از رویکردهایی است که اتحادیه اروپا در پیش گرفت این بود که به اهداف محقق نشده در طرح سیاست همسایگی اتحادیه^۱ جامه عمل بپوشاند. اگرچه در مقام اجرا اهداف آن کاملاً اجرایی نشد، اما روسیه این‌گونه اقدام‌ها را غیرقابل‌پذیرش می‌داند و تهدیدی برای امنیت خود تعبیر می‌کند. لذا در بیان مواضع و اقدام و طراحی سیاست خارجی این موضوع را لحاظ و با آن مخالفت کرده است (Arakelyan, 2017:62).

نظر به اهداف فوق، روسیه طرح مشارکت شرقی را به‌عنوان ابتکاری در نظر می‌گیرد که به‌طور بالقوه توان تغییر موازنه قدرت و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه را دارد. لذا انگاره روسیه نسبت به ابتکار مشارکت شرقی بسیار منفی بوده و بر این باور است اتحادیه در صدد از میان برداشتن سرزمین‌های حائل است تا از طریق آن از بازسازی ترتیبات مطلوب روسیه در حوزه نفوذ جلوگیری به عمل می‌آورد. در این شرایط، روسیه نیز با روی‌آوری به قدرت سخت همواره از منازعات حل‌نشده در منطقه به‌عنوان ابزاری در پیش برد اهداف خود بهره برده است که آخرین مورد آن جنگ شش‌هفته‌ای قره‌باغ در اواخر سال ۲۰۲۰ بوده که در نهایت موجب تقویت موقعیت روسیه و تضعیف بیش‌ازپیش گروه مینسک و غرب در منطقه شده است.

بحران اوکراین یکی از مهم‌ترین نتایج رقابت شدید سیاسی-امنیتی اروپا با روسیه بوده است. فارغ از اینکه ریشه‌های بحران اوکراین چه بوده در خصوص وضعیت در چند سال اخیر می‌توان گفت تشدید غرب‌گرایی در اوکراین، سبب موضع‌گیری و کنش اروپا و آمریکا در قبال خشونت‌ها و درگیری‌های شکل‌گرفته از مارس ۲۰۱۴ در اوکراین بوده است. روسیه در واکنش به سیاست‌های اتحادیه اروپا و غرب رفتار تهاجمی به خود گرفت و در فضای پرتنش منطقه‌ای ضمیمه شدن شبه جزیره کریمه^۲ به روسیه و بی‌ثباتی شرق اوکراین بار دیگر توجه

^۱. ENP

^۲. Crimean Peninsula

بازیگران فرا آتلانتیک را بر امنیت اروپا متمرکز کرده است. مدافعان اقدام پوتین در الحاق کریمه به روسیه ادعا می‌کنند که وی خطای خروشچف را در سال ۱۹۵۴ در اعطای این شبه جزیره به اوکراین اصلاح کرده است. برخی صاحب‌نظران نیز از نگرانی روسیه از اوکراینی مرفه، دموکراتیک، دارای سیاست خارجی مستقل و نزدیک به غرب سخن می‌رانند. برخی این دیدگاه را مطرح می‌کنند که برخلاف این پندار که جاه‌طلبی‌های روسیه با ضمیمه کردن کریمه پایان می‌پذیرد؛ اما به‌زودی روشن شد خواسته‌های روسیه بسیار گسترده‌تر است (رستمی، ۱۳۹۳: ۳۵).

بررسی شرایط و اعلام مواضع غرب بعد از بحران اوکراین نشان می‌دهد، حیات تازه‌ای به ناتو و تا حدودی سازمان امنیت و همکاری اروپا داده شده است. بدبینی همیشگی اعضای این نهادها به روسیه اکنون با شواهد جدی همراه شده است. از سوی دیگر روابط روسیه و ناتو نیز متوقف گردیده و این سازمان آموزش‌های خود را در لهستان و کشورهای حوزه بالتیک افزایش داده است. با مرور مواضع ترامپ در خصوص ناتو این فهم حاصل می‌شود که رهبران اتحادیه اروپا از سوی آمریکا تحت فشار قرار دارند تا هزینه‌های دفاعی خود را افزایش دهند و این امر پیامد مثبتی برای روسیه محسوب نمی‌شود، اما بر سیاست‌های اتحادیه اروپا مؤثر بوده و می‌تواند عاملی مؤثر در نوسان سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا باشد (Pothier and Vershbow:2017). روابط فرا آتلانتیکی از جهت وابستگی اتحادیه به آمریکا و اینکه روسیه هر دو را در یک راستا ارزیابی می‌کند بر سیاست اتحادیه نسبت به روسیه مؤثر بوده است. ضمن اینکه نظر اعضا اتحادیه اروپا ضرور آمریکا یکسان نیست و همین امر خود سبب کاهش انسجام و افزایش نوسان سیاست اتحادیه در قبال روسیه شده است.

آنچه از بحران اوکراین و مواضع طرفین درگیر قابل استنتاج است این می‌باشد که اختلاف مواضع و تقابل منافع جدی است. بحران دارای ریشه‌های عمیق استراتژیک بوده و ابعاد این بحران موجب عمیق‌تر شدن اختلافات شده است. لذا احتمال حل‌وفصل آن در آینده نزدیک وجود ندارد. همچنین نتایج این بحران بر سایر حوزه‌ها نیز سرریز شده و آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. رخدادهای فوق بر تصویر روسیه نزد اتحادیه اروپا و به‌طور کلی غرب بسیار مؤثر بوده است. دخالت کرملین در تحولات اوکراین و الحاق کریمه به خاک روسیه و سپس افزایش تنش با اتحادیه اروپا، حملات ادامه‌دار پوتین به رسانه‌ها، دخالت در سوریه، سرکوب سازمان‌های غیردولتی و داخلی و ارسال پیام‌های تهدیدآمیز به

کشورهای اروپایی و آسیایی به سرعت تصویر روسیه را دگرگون کرده است. بحران کریمه یکی از بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به طرح تصویرسازی ملی روسیه در غرب وارد کرد. دوباره لقب‌های «قدر اروپا»^۱ و یا «باند تبه‌کار»^۲ روسی در رسانه‌های مختلف غربی در مورد روسیه به کار گرفته شد (ولی‌زاده، علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۲۸). از سوی دیگر، واکنش اتحادیه اروپا نسبت به بحران (تحریم، افزایش آمادگی نظامی، مانور نظامی و...) نیز چندان منسجم و موفق در تغییر رفتار روسیه نبوده، اگرچه تأثیرات قابل توجهی بر اقتصاد روسیه داشته است. با توجه به چرخش سیاست‌ها به ملی‌گرایی و تعدیل شدت اولیه، بعد از مدتی نوسان در روابط مجدد حادث شد. با توجه به اینکه نیروهای مختلفی بر تصمیم‌سازی و اجرای آن در اتحادیه اروپا در قبال روسیه دخالت دارند؛ لذا حسب شرایط متفاوت جهت نیروی برآیند تغییر کرده و موجب نوسان سیاست خارجی و امنیتی مشترک در قبال روسیه می‌شود.

۴. چالش‌های امنیتی - نظامی

بدیهی است، عوامل امنیتی و نظامی نیز در کنار سایر عوامل نقش حیاتی در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال روسیه داشته و در نوسان و تغییر راهبرد اتحادیه اروپا مؤثر بوده است. از جمله این عوامل گسترش ناتو به شرق، بحران‌های منطقه‌ای و استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی بوده است.

نخست، گسترش ناتو به شرق یکی از اهداف غرب در دوران پساشوروی بود که واکنش شدید روسیه را برانگیخت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیمان ورشو به‌نوعی موجب تضعیف فلسفه وجود ناتو شده بود. از سوی دیگر قدرت‌های مؤثر در این سازمان خواهان حفظ آن بودند. علاوه بر بحران‌های منطقه‌ای و موضوعاتی چون مقابله با تروریسم، گسترش به شرق به یکی از ابزارهای توسعه مأموریت ناتو تبدیل شد. اعضای این اتحادیه در سالگرد پنجاهمین سال تأسیس ناتو در اجلاس سران آتلانتیک شمالی در ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۹۹ در واشنگتن با رویکردی کاملاً جدید بر موضوعات مهمی تأکید کردند از جمله: مفهوم راهبردی نوین اتحادیه، مخاطرات و چالش‌های امنیتی نظیر تروریسم، ملی‌گرایی افراطی، موشک‌های دوربرد و

^۱. European Bully

^۲. Bond Villain

تسلیمات هسته‌ای، مبارزه با مواد مخدر، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی به‌منظور دفاع از دموکراسی و حقوق بشر و ممانعت از قاچاق انسان (عباس مصلی نژاد، ۱۳۹۳: ۱۳-۴۳).

لذا یکی از پاسخ‌های اصلی به این سؤال که ناتو چگونه بعد از جنگ سرد تداوم یافت این است که ناتو خود را با شرایط جدید کاملاً تطبیق داد و توانست منافع قابل توجهی برای اعضای خود فراهم آورد و تداوم حفظ آن منافع از طریق ادامه فعالیت و مأموریت ناتو تعریف گردید. به عبارت دیگر ناتو از نظر نهادی، سازمانی و مأموریت‌های محوله در فضای جدید بین‌المللی خود را تطبیق داد که به برخی از موارد اشاره شده است (Seth, 2017:38). البته روسیه تداوم حیات ناتو را نقض تعهدات غرب به شوروی و روسیه می‌داند که در جریان شروع فرآیند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تعهد انحلال ناتو توسط غرب به کرملین داده شده بود.

در کنار گسترش ناتو باید به سایر اهداف راهبردی غرب نیز توجه کرد. همچنین این نکته که اتحادیه اروپا و ناتو تا حدود زیادی در حوزه‌های امنیتی و دفاعی به‌ویژه در اروپا به صورت مکمل عمل کرده‌اند؛ اما راهبرد آمریکا و در مجموع غرب (اتحادیه اروپا) در برابر روسیه پس از فروپاشی شوروی را می‌توان چنین خلاصه کرد: عقب راندن این کشور از اروپای شرقی، مرکزی و بالکان، تغییر رژیم‌های متحد مسکو در اروپای شرقی، مرکزی و بالکان، دورنگاه‌داشتن جمهوری‌های استقلال یافته از سلطه نفوذ کرملین، محاصره روسیه در درون مرزهای خویش، برافروختن آتش قومیت‌های گوناگون و تشدید بحران‌هایی نظیر چین و اوستیا (Menon and Ruger, 2020). همه این موارد یک نتیجه مشترک دارند و آن هم مهار کردن روسیه و کاهش نفوذ این کشور در منطقه است.

چنانچه سیاست‌های هنجاری و منطقه‌ای اروپا در کنار توان نظامی ناتو و گسترش آن به شرق در نظر گرفته شود، نگرانی شدید روسیه و واکنش تند آن قابل درک است. اگرچه روسیه با ناتو گاهی همکاری بخشی داشته و در این سازمان نماینده دارد، اما همواره نگرانی خود را نسبت به گسترش آن به مرزهای خود اعلام کرده است. تجلی واکنش روسیه در بحران گرجستان و اوکراین قابل مشاهده است. لذا می‌توان گفت، تأثیر این عامل در کنار عدم انسجام میان اعضای اتحادیه، شکاف در منافع ملی و در هماهنگی آن با ناتو، موجب نوسان و عدم استحکام سیاست خارجی اتحادیه در قبال روسیه به سهم خود شده است.

دوم، بحران‌های منطقه‌ای که از یک‌سو خود ناشی از تنش‌های بلندمدت بوده و از طرف دیگر موجب تشدید چالش نیز شده است. بحران‌های منطقه‌ای مدنظر این بخش را می‌توان در چارچوب تغییرات در ساختار قدرت جهانی و ناشی از شکل‌گیری رقابت‌های جدید تحلیل نمود. آمریکا با پایان جنگ سرد به‌عنوان ابرقدرت خود را معرفی کرد. بر اساس همین انگاره و برای تثبیت آن در اذهان جهانیان سعی کرد از بحران‌های منطقه‌ای از جمله خلیج فارس و بوسنی و هرزگوین در بالکان بهره‌برداری کند. تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ فرصت مناسبی برای آمریکا بود تا بتواند یک ائتلاف بین‌المللی را سامان دهد. همچنین سایر بحران‌ها مثل بحران کوزوو و بحران اوستیای جنوبی بود که این دو مورد به علت پیوست موضوعی دارای اهمیت است. اروپا نیز در حد توان سعی داشته نقش خود را ایفا کند، اما نقش آن مستقل نبوده و در بسیاری مواقع با آمریکا همگرایی و مشارکت جدی داشته است.

بعد از اقدامات محدود نظامی ناتو علیه نیروهای صرب در بحران بوسنی و هرزگوین و مشارکت این سازمان در عملیات صلح و تضمین اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت در این زمینه، دومین اقدام نظامی ناتو طی تاریخ آن اما این بار بدون مجوز صریح شورای امنیت در بحران کوزوو و علیه دولت جمهوری فدرال یوگسلاوی صورت گرفت. مداخله نظامی ناتو در دومین بحران بالکان (کوزوو) نسبت به اقدام قبلی این سازمان تفاوت‌های بسیار مهمی دارد، به‌نحوی که مداخله ناتو در بحران کوزوو در بخشی از سرزمین یک دولت حاکم و در حمایت از آلبانی تبارهای کوزوو علیه دولت یوگسلاوی صورت گرفت. از نظر شدت و دامنه عملیات و نیز نوع سلاح‌های استفاده‌شده، قابل‌مقایسه با عملیات این سازمان در بوسنی و هرزگوین نیست (شریف کاظمی، ۱۳۹۴: ۶۸).

مداخله نظامی ناتو، بدون مجوز صریح شورای امنیت و با عنوان مداخله بشردوستانه و جلوگیری از نقض حقوق بشر علیه دولت یوگسلاوی صورت گرفت و همواره مورد مخالفت روسیه بوده است (Albert, 1999). اقدام نظامی ناتو در بحران کوزوو را تکامل روندی که از اجلاس رم در ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۹۱ در تحول وظایف و استراتژی‌های ناتو آغاز گردیده و در بحران بوسنی و هرزگوین ادامه پیدا کرد؛ می‌توان ارزیابی کرد. همچنین این موضوع مربوط به تغییرات ساختار قدرت جهانی و شروع رقابت‌های جدید است. همچنین نشان‌گر ضعف اروپا در بعد نظامی و مدیریت بحران بوده و جایگاه ناتو و اتحادیه را به‌عنوان نقش مکمل تأیید می‌کند. از سوی دیگر، روسیه نیز ناتو را در چهارچوب غرب شامل اتحادیه اروپا در نظر

می‌گیرد. لذا با توجه به در هم تنیدگی این بحران‌ها با امنیت اروپا، تحولات برشمرده شده بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا نسبت به روسیه تأثیرگذار بوده است.

بحران اوستیای جنوبی منجر به درگیری نظامی سخت میان روسیه و گرجستان شد، به یکی از بحران‌های پیچیده در منطقه قفقاز در سه دهه اخیر تبدیل شده است. این بحران را باید آغاز مرحله جدیدی در عرصه مناسبات آینده بین‌المللی و در مرحله گذار پس از جنگ سرد تلقی کرد. می‌توان گفت که قفقاز از جمله مناطق بحران‌خیز جهان است که ظرفیت شعله‌ور شدن اختلاف‌ها و تبدیل شدن به جنگ میان قدرت‌های بزرگ را دارد (امیر احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۱). همان‌طور که در جنگ شش‌هفته‌ای قره‌باغ در سال ۱۳۹۹ روسیه از بحران در تثبیت جایگاه خود بهره برد. اصولاً حل نشدن بحران‌های منطقه‌ای بهانه مداخله برای قدرت‌های بزرگ است.

در تحلیل در سطح بین‌الملل، برخی ریشه بحران اوستیای جنوبی را در چهار چیز ارزیابی می‌کنند؛ نخست، اعلام استقلال کوزوو و نادیده گرفتن خواسته‌های روسیه و عصبانیت روسیه از این موضوع. دوم، انقلاب‌های رنگین در حوزه حیات خلوت روسیه. سوم، تلاش آمریکا برای استقرار دفاع موشکی در لهستان. چهارم، تلاش غرب برای ورود گسترده به حیات خلوت روسیه (Jentzsch, 2009).

نتایج تنش‌های فوق‌مهم و متعدد است؛ نخست، آغاز مرحله جدیدی در عرصه رقابت‌های بین‌المللی است که حتی برخی از آن به جنگ سرد جدید یاد کرده‌اند، دوم، افزایش تنش میان روسیه و ناتو، افزایش تنش بین روسیه و آمریکا. روسیه استدلال می‌کند که اگر آمریکا می‌تواند تهدیدهای امنیتی و حیاتی خود را در آن سوی اقیانوس اطلس برطرف نماید پس حتماً روسیه حق دارد نسبت به این نوع تهدیدها در کنار مرزهای خود واکنش نشان دهد. با توجه به این‌که اروپا نیز در بحران در کنار ناتو و آمریکا قرار داشت لذا در این بحران نیز روسیه غرب را به صورت یکپارچه و در یک جبهه واحد تلقی کرده و لذا این متغیر بر سیاست اتحادیه در قبال روسیه و همکاری و تنش آن مؤثر بوده است.

سوم، طرح سامانه دفاع موشکی در اروپا اگرچه در منظومه امنیتی آمریکا طراحی شد، اما اثرات قابل توجه بر روابط اتحادیه با روسیه داشته است. اجرای این طرح یکی از عمیق‌ترین موارد اختلاف مسکو و واشنگتن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آید و تا حد زیادی نه تنها روابط کرملین و کاخ سفید را به چالش کشیده، بلکه تنش در روابط اتحادیه و روسیه را نیز افزایش داد. از این‌رو در شرایطی که روسیه طرح فوق را تهدید

مستقیمی برای امنیت ملی خود می‌پندارد، به نظر می‌رسد، آمریکا نیز قصد عقب‌نشینی از استقرار سامانه دفاع موشکی را ندارد. این امر به آغاز دور جدیدی از منازعات میان روسیه و آمریکا انجامیده است. روسیه نیز در پاسخ اعلام کرد، چنانچه سپر دفاع موشکی آمریکا در نزدیکی مرزهای روسیه مستقر شود کرملین مجبور خواهد شد که با استفاده از منابع نظامی خود واکنش نشان دهد. وزارت خارجه روسیه تأکید نمود استقرار رادارهای آمریکا در خاک چک موجب کاهش و تضعیف ظرفیت بازدارندگی روسیه می‌شود و در این صورت روسیه نیز برای تلافی تهدیدات تدابیر همسانی اتخاذ خواهد کرد (زارعی همدک، ۱۳۹۱: ۱۷۷). نه تنها روس‌ها نسبت به استقرار سپر دفاع موشکی در دو کشور اروپایی واکنش نشان دادند، بلکه سران برخی کشورهای مهم اروپایی همچون فرانسه، آلمان و رئیس مجلس اتحادیه این اقدام آمریکا را برای امنیت اروپا مضر تشخیص دادند. یکی از علت‌های اصلی تأثیر بر روابط با کشورهای ثالث به‌ویژه روسیه می‌دانستند. البته برخی کشورها همچون دانمارک و انگلیس از آن حمایت کردند اما بسیاری آن را اختلاف افکن و تحریک‌کننده روسیه ارزیابی کردند (Paszewski, 2013). یکی از نتایج اولیه این طرح افزایش اختلاف و تشدید گسل میان اعضا اتحادیه و در نتیجه کاهش انسجام بود و از این‌رو نوسان در سیاست اتحادیه در قبال روسیه تقویت گردید.

استقرار چنین سامانه‌ای می‌تواند از یک سو نفوذ و حضور آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه را افزایش دهد و از سوی دیگر به‌عنوان تهدیدی مستقیم علیه امنیت ملی روسیه تلقی گردد. بر این اساس روسیه از یک طرف به تقویت موشک‌های قاره‌پیمایی خواهد پرداخت که می‌تواند از چتر دفاعی سیستم ضد موشکی آمریکا بگذرند و ره‌گیری آنها را خنثی سازند و از سوی دیگر تولید موشک‌های کوتاه برد و میان برد را از سر خواهد گرفت. همچنین روسیه مقامات آمریکا را به خروج از پیمان نظامی مشترک در مورد موشک‌های بالستیک نیز تهدید کرده است. ضمن آنکه مسکو دیگر خود را متعهد به رعایت پیمان قدرت‌های صاحب موشک هسته‌ای میان برد نمی‌داند (Karamer, 2016). نظر به اینکه روسیه در این زمینه آمریکا و اروپا را در یک جبهه ارزیابی می‌کند لذا اثر این موضوع بر روابط اتحادیه اروپا و روسیه جدی بوده است.

همان‌طور که پیش‌از این توضیح داده شد روسیه روابط فرا ائتلافی را راهبردی و به‌صورت مستقیم بر ضد خودارزیابی می‌کند و لذا استقرار سامانه دفاع موشکی آمریکا در

اروپا بر تنش میان روسیه با اتحادیه اروپا به صورت کلی غرب به شدت افزود و این اقدام در نهایت تبدیل به موضوعی در سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه در قبال روسیه گردید تا بتواند روسیه را مهار کند؛ اما بروز بحران‌های اوکراین و گرجستان نشان داد که این سیاست‌ها و اقدامات روسیه را به سمت سیاست تهاجمی‌تر سوق داده است.

۵. وابستگی متقابل اقتصادی میان اتحادیه اروپا و روسیه

در بررسی روابط دو طرف از بعد اقتصادی، اگرچه می‌توان موارد مختلفی را مورد بررسی قرار داد، اما در این بحث موضوع انرژی (امنیت عرضه، امنیت تقاضا و سرمایه‌گذاری) و فناوری‌های جدید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از یک‌سو اروپا نیاز شدید به انرژی روسیه دارد (البته با سطح وابستگی مختلف میان اعضای اتحادیه) و از سوی دیگر روسیه نیز به بازار انرژی اروپا، تأمین سرمایه برای نوسازی صنایع تولید انرژی و همچنین به فناوری‌های نوین اروپا نیاز دارد. مجموع این شرایط موجب شده تا عامل ژئواکونومیک متغیری تأثیرگذار بر روابط باشد و توجه به آن به‌عنوان یک واقعیت عینی و پایدار ضروری است (Vygudas, 2016). وابستگی متقابل در این شرایط قابل مشاهده است. تعامل دو بازیگر در این وضعیت با استفاده از چارچوب نظری نئولیبرالی به خوبی قابل توضیح است که همکاری بین بازیگران را ممکن فرض می‌کند.

از طرفی، عامل انرژی در سال‌های گذشته به افزایش روابط رسمی و غیررسمی فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپا منجر شده است. از اواخر دهه ۶۰ میلادی، اتحاد جماهیر شوروی انتقال انرژی (نفت و گاز طبیعی) را به غرب اروپا بر اساس قراردادهای بلندمدت آغاز کرد. مسئله تأمین مداوم و قابل‌اتکا جریان انرژی به اروپا یکی از عوامل همگرایی و واگرایی و حوزه چالش برانگیز بوده است. بهبود و ارتقا روابط انرژی میان طرفین، مستلزم فهم اختلاف دیدگاه هر دو بازیگر در باب سیاست‌گذاری حوزه انرژی است. لذا هر دو طرف راهبردهای مشخصی برای روابط انرژی دارند. می‌توان گفت درجه وابستگی متقابل در روابط انرژی طرفین، اختلاف منافع و اهداف آن‌ها در زمینه سیاست‌گذاری انرژی و تمایز دیدگاه‌ها در مورد روابط دوجانبه در زمینه انرژی، ماهیت روابط اتحادیه اروپا و روسیه در این زمینه حساس که دارای ابعاد انرژی، اقتصادی، ژئوپلیتیک و سیاسی-امنیتی است را به خوبی تبیین می‌کند (ایلخانی پور، بهرامی، ۱۳۹۲: ۲۹).

بعد از جنگ سرد تجارت انرژی بین اتحادیه اروپا و روسیه ادامه پیدا کرد و گسترش شدید یافت به نحوی که موضوع اساسی وابستگی متقابل میان آنها شد. در دهه ۹۰ میلادی حتی کشورهای تازه استقلال یافته که نسبت به سیاست خارجی روسیه مشکوک بودند نیز رهبری روسیه در صادرات انرژی را پذیرفتند. در سال ۱۹۹۳ لهستان و روسیه توافق بلندمدت که موافقت نامه قرن نام گرفت در حوزه انرژی امضاء کردند. این خط لوله گاز را به آلمان، لهستان از طریق بلاروس انتقال می داد که در سال ۱۹۹۷ افتتاح و در سال ۲۰۰۵ به بیشترین ظرفیت خود رسید. همچنین در دهه ۹۰ میلادی و حتی دهه نخست قرن بیست و یکم بسیاری از شرکت های انرژی اروپایی شراکت خود را با شرکت گاز پروم روسیه مستحکم کردند. از جمله شرکت انی^۱ ایتالیا در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ با شرکت گاز پروم یک شرکت مشترک همکاری برای ساخت خط لوله آبی^۲ تأسیس کنند که گاز را از طریق دریای سیاه به ترکیه انتقال می داد. از همه موارد مهم تر، شراکت گاز پروم با طرف آلمانی در سال ۲۰۰۵ برای ساخت خط لوله مسیر شمالی^۳ که سالانه ۵۵ میلیارد مترمکعب گاز را از روسیه به سمت آلمان از طریق دریای بالتیک انتقال می داد. طی همین زمان بسیاری از شرکت های دیگر از کشورهای مختلف (از جمله فرانسه، آلمان و ایتالیا) با شرکت گاز پروم همکاری می کردند (Siddi, 2020). با توجه مغایرت اولویت های ملی این همکاری خود موضوع اختلاف بین اعضای اتحادیه اروپا شد. برای مثال لهستان و کشورهای حوزه بالتیک از یک طرف و کشورهای گسترش دهنده روابط گازی با روسیه که مصرف کنندگان اصلی گاز هم هستند، از سوی دیگر، دچار اختلاف اساسی شدند. این اختلافات موجب کاهش انسجام بین اعضا و عدم قاطعیت در ثبات و اجرای تصمیمات اتحادیه گردیده است.

نیاز اتحادیه اروپا به انرژی برای دوره ۲۰۳۰ - ۲۰۵۰، اگرچه افزایش چشم گیری دارد، اما نیاز به گاز وارداتی (موضوع نیاز به انرژی روسیه) آن چندان تغییری نمی کند حتی در برخی سناریوها کاهش آن نیز پیش بینی می شود. چراکه اتحادیه برنامه های کاهش وابستگی و افزایش تنوع سازی سبد انرژی به اجرا درآورده و از سوی دیگر متعهد به کاهش تولید گازهای گلخانه ای نیز است. لذا بهره وری انرژی و تولید انرژی تجدید پذیر به صورت جدی در

^۱. ENI (Energy Company)

^۲. Blue Stream

^۳. Nord Stream

برنامه‌های آتی این اتحادیه قرار دارد و از این طریق نیاز به سوخت‌های فسیلی کاهش می‌یابد اما کاهش وابستگی آن در کوتاه‌مدت ممکن نیست (Mihnea, 2019). چالش امنیت انرژی و تأثیرات آن بر مناسبات اتحادیه اروپا و روسیه در دو دهه گذشته بیشترین مناقشه را در مناسبات طرفین به دنبال داشته است. نخست آنکه، انرژی به‌مثابه ابزار سیاست خارجی و امنیتی از نگاه روسیه نقش بازی می‌کند لذا روسیه همچنان در پی تسلط بر منابع انرژی به‌عنوان اهرم سیاسی است و این موجب نگرانی اروپا شده است. با توجه به اینکه در کوتاه‌مدت وابستگی انرژی اتحادیه اروپا به روسیه در حال افزایش است و مسیرهای جایگزین هرکدام با اقدامات روسیه با مشکل مواجه می‌شوند لذا نگرانی اتحادیه تشدید می‌گردد دوم، نیاز روزافزون اتحادیه اروپا به انرژی روسیه، اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین واردکننده انرژی جهان محسوب می‌شود. این اتحادیه به‌شدت وابسته به واردات انرژی است و این وابستگی (در صورت طی روند گذشته) افزایش می‌یابد و این افزایش تا سال ۲۰۳۰ ادامه خواهد یافت. کمیسیون اروپا پیش‌بینی کرده است تا سال ۲۰۳۰ حدود ۷۰ درصد انرژی از خارج وارد شود. از سوی دیگر روسیه نشان داده که از برتری قدرت و امکانات در حوزه انرژی به‌عنوان ابزار سیاسی بر ضد کشورهای که با غرب اتحاد دارند، برای تنبیه و اعمال هزینه استفاده می‌کند. خطوط لوله نورد استریم^۱ و سوئاستریم^۲ نیز روسیه را برای دسترسی به بازارهای مصرف در اروپا طی چندین سال آینده بدون نیاز به کشورهای واسط مطمئن می‌سازد (Maness and Valeriano, 2015: 108).

اما در نگاه کوتاه‌مدت‌تر در دهه دوم قرن بیست‌ویکم وضعیت متفاوت است چراکه در سال ۲۰۲۵ از یک سو تولید داخلی کاهش می‌یابد و از سوی دیگر بسیاری از قراردادهای بلندمدت در این سال به پایان می‌رسد لذا نیاز به تأمین منابع جدید انرژی در این سال نسبت به یک دهه قبل در اوج است. باید در نظر داشت هیچ‌گاه امنیت انرژی از مسائل سیاسی و امنیتی جدا نبوده است. با طرح‌ها و زیرساخت‌های فراهم‌شده، روسیه همچنان یک گزینه مطلوب برای واردات گاز است؛ بنابراین همچنان روسیه برای سال ۲۰۲۵ منبع اصلی تأمین انرژی وارداتی است و به نظر می‌رسد تا ۲۰۴۰ روسیه حداقل یک‌سوم گاز اروپا را تأمین کند. البته این نتیجه به‌رغم همه اقدامات اروپا در زمینه متنوع سازی منابع انرژی

^۱. Nord Stream

^۲. South Stream

از جمله واردات گاز مایع و استفاده از کریدور جنوبی است. لذا به نظر می‌رسد، روسیه یک همکار جدی برای اروپا حداقل تا دهه ۲۰۴۰ است (IEA, 2019).

با توجه به توضیحات فوق مشخص شد همکاری اقتصادی میان دو طرف به صورت وابستگی متقابل نامتقارن، اما شکننده است. این موضوع بعد از بحران اوکراین خود را بیشتر نشان داد به نحوی که جنگ اقتصادی روسیه و غرب بر سر بحران اوکراین در قالب تحریم‌های متقابل با جلوه ژئوپلیتیک شدیدتر نمود یافته است. اگرچه این تحریم به حوزه اقتصادی محدود نماند و شامل تحریم‌های دیپلماتیک و افراد نیز شد و روسیه نیز به تحریم اروپا از طرق مختلف واکنش جدی و متقابل نشان داد (صالحی، ۱۳۹۸: ۱۴). با توجه به میزان متفاوت وابستگی کشورهای عضو به انرژی به صورت عام و گاز روسیه به صورت خاص، روسیه از عامل ژئواکونومیک به خوبی برای تشدید اختلاف بین کشورهای عضو اتحادیه بهره برد و این موضوع موجب تشدید نوسان و تغییر در سیاست خارجی اتحادیه در قبال روسیه گردید. همچنین بعد از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ موضوع ژئوپلیتیک بر موضوع ژئواکونومیک در روابط دو طرف غلبه پیدا کرد و این موضوع به نفع روسیه در بلند نیست. می‌توان گفت روسیه شبه‌جزیره کریمه را به دست آورد اما کیف و تفلیس را از دست داد.

نتیجه‌گیری

روابط اروپا با روسیه طی چند قرن گذشته یکی از پیچیده‌ترین روابط سیاسی میان کنشگران جهانی محسوب می‌شود. ماهیت تاریخی-هویت‌ی روابط به عنوان بستری است که ابعاد مختلف روابط جدید در آن تنظیم می‌شود و یکی از عوامل نوسان روابط دو بازیگر همین موضوع است. در حالی که روابط دو طرف در نیمه دوم قرن بیستم و در زمان شوروی بسیار پرتنش و در حالت جنگ سرد بود، اما بعد از این مرحله اتحادیه اروپا در صدد گسترش ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی خود به حوزه شوروی برآمد. اروپا، اگرچه قدرت خود را به صورت اعلامی در چارچوب لیبرالی و هنجاری تعریف می‌کند، اما در مقام اعمال سیاست، در مواقع خاص و به ویژه بحرانی با چشم‌پوشی از سیاست هنجاری-ارزشی با رویکردی واقع‌گرایانه در پی تأمین منافع حداکثری با سیاست عمل‌گرایانه است. بر این اساس، اتحادیه اروپا در قبال روسیه در

کنار موضوعات اقتصادی، امنیتی، موضوع حقوق بشر، آزادی و ارزش‌های اروپایی را نیز مطرح کرده و این موضوع همواره بی‌اعتمادی روسیه را دامن زده است.

شواهد و قرائن نشان می‌دهد در رابطه اتحادیه اروپا با روسیه هیچ‌گاه نمی‌توان عناصر نظامی و امنیتی را نادیده گرفت، در این میان گسترش ناتو و اتحادیه اروپا موجب سردی و انباشت تنش در روابط شد و روسیه نسبت به این رویکرد واکنش‌های جسورانه و سخت همچون جنگ گرجستان و بحران اوکراین نشان داد. حتی کشورهای عضو نیز سیاست یکسانی در قبال این موضوعات اتخاذ نکردند. از سوی دیگر اروپا از جنبه ژئواکونومیک (با تأکید بر انرژی)، مبارزه با تروریسم، تغییرات آب و هوایی و کنترل سلاح‌های کشتار جمعی و عدم اشاعه به همکاری روسیه وابستگی جدی و راهبردی دارد که در این موارد بازهم درجه وابستگی کشورهای عضو یکسان نبوده و موجب تفاوت رفتار عملی آن‌ها و به عبارتی عدم انسجام گشت. از بعد رویکردی نیز رفتار اتحادیه در عمل از سیاست هنجاری-ارزشی لیبرالی تا عمل‌گرایانه واقع‌نگر در حال تغییر بوده است. در این شرایط تنش و سردی حاکم بر روابط با نیاز و وابستگی متقابل و عدم انسجام نظری و عملی اتحادیه و در بین کشورهای عضو از جمله علل ایجابی نوسان در سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا در قبال روسیه شد. لذا روابط دو کنشگر مذکور از همکاری اقتصادی و ژئواکونومیک و حتی امنیتی تا تقابل و تنش استراتژیک و ژئوپلیتیک در نوسان شدید بوده است و گاهی به صورت هم‌زمان در دو سطح تنش و همکاری روابط برقرار بوده است. در بیشتر جنبه‌های روابط دیدگاه‌های متفاوت کشورهای عضو و عدم انسجام سیاست‌های اتحادیه نسبت به هر یک از حوزه‌های مذکور قابل مشاهده بود و این موضوع به‌عنوان یکی از علل اصلی در نوسان سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه در قبال روسیه نقش داشته است. یکی از عللی که موجب تشدید این شرایط شده عدم وجود ضمانت اجرای عینی در سازوکار اتحادیه برای عملیاتی سازی سیاست‌های مصوب حوزه سیاست خارجی است. لذا در این شرایط چشم‌انداز روابط در دهه آینده نیز همراه با نوسان میان تنش و همکاری بر اساس وابستگی متقابل خواهد بود به نحوی که هیچ‌یک از طرفین نتوانند

دیگری را در حوزه‌های پراهمیت سیاست‌گذاری خود کنار گذارد؛ لذا قابل پیش‌بینی است حداقل تا زمانی که پوتین و هم‌فکران وی با اقتدار بر قدرت هستند روابط در دو سطح تنش و همکاری در دوره مذکور ادامه بیابد.

اینکه اتحادیه اروپا و روسیه به‌رغم وجود مشکلات عدیده تاریخی، منطقه‌ای، تهدیدهای امنیتی و سیاسی می‌توانند در بسیاری از زمینه‌ها چارچوب مشترک همکاری تعریف کرده و مشکلات راهبردی را به‌تمامی حوزه‌های روابط تسری ندهند جای تأمل اساسی است. این موضوع در مواد ۶۰ تا ۷۰ سند راهبرد سیاست خارجی روسیه منتشره در سال ۲۰۱۶^۱ انعکاس یافته است. در این سند از تعبیر شریک مهم اقتصادی-تجاری و اهمیت اتحادیه در سیاست خارجی روسیه استفاده و صریحا اعلام شده است که فدراسیون روسیه برای همکاری سازنده، پایدار و قابل پیش‌بینی با کشورهای اتحادیه اروپا مبتنی بر اصول برابری و احترام متقابل به منافع یکدیگر علاقه‌مند است. در تارنمای اتحادیه اروپا تا حدودی نزدیک به همین تعبیر نسبت به روابط با روسیه اعلام موضع شده است. این امر نشان می‌دهد که دو طرف برای روابط دوجانبه حوزه‌های مختلف و مجزا تعریف کرده و تلاش دارند، ضمن نگاه جامع به روابط هر بخش را در حوزه خود بررسی و سیاست عمل‌گرایانه در قبال آن در پیش گیرند. البته بررسی این موضوع می‌تواند زمینه پژوهشی دیگر باشد.

^۱. Foreign Policy Concept of the Russian Federation

منابع و مأخذ

- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸۸)، "ریشه‌ها، ابعاد، پیامدها و چشم‌انداز آینده"، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم شماره ۴: ۲۱.
- ایلخانی‌پور، علی و بهرامی، سمیه (۱۳۹۲)، "تأثیر عامل انرژی بر روابط روسیه و اتحادیه اروپا"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۱، ۲۹-۵۸.
- برتران، بدیع (۱۳۹۱)، مطالعه تطبیقی دولت در جوامع مسیحی و در جوامع اسلامی، ترجمه: احمد نقیب زاده، نشر علم: ۱۲۲.
- دانش‌نیا، فرهاد، زارعی هدی، معصومه (۱۳۹۱)، "رویکرد روسیه در قبال گسترش اتحادیه اروپا به شرق"، مجله دانش سیاسی و بین‌الملل، شماره ۳: ۷۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (زمستان ۱۳۹۴)، نظریه و فرا نظریه در روابط بین‌الملل، نشر مخاطب: ۲۱-۷۶.
- رستمی، محمدرضا (۱۳۹۳)، بحران اوکراین، زمینه‌های منطقه‌ای و پیامدهای فرا منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی قفقاز، شماره ۸۵: ۳۵.
- زنگنه، حمید (۱۳۹۱)، "اتحادیه اروپا و ناتو: بررسی چالش‌ها، مؤسسه مطالعات راهبردی"، کتاب اروپا ۱۱، ۸۴.
- سنایی، مهدی و کرمی، جهانگیر (۱۳۸۷)، روابط ایران و روسیه، انتشارات ایراس، تهران.
- شریف‌کاظمی، کاظم (۱۳۹۴)، بحران بالکان و تأثیر آن بر حیات ناتو: چارچوبی برای ارزیابی تحولات، نشر افق: ۶۸.
- شیرغلامی، خلیل (۱۳۹۶)، مبانی سیاست خارجی هنجاری، مطالعه موردی اتحادیه اروپایی، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه: ۹۸.
- کولایی، الهه (۱۳۹۲)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، نشر وزارت امور خارجه، ۵۲.
- کولایی، الهه (۱۳۹۲)، اتحادیه شوروی از تکوین تا فروپاشی، نشر وزارت امور خارجه: ۹۸.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۹)، "بررسی اتحادیه اروپا و روسیه و چشم‌انداز آن"، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم شماره ۷: ۳۲.
- صباغیان، علی و ثمودی، علیرضا (۱۳۹۳)، "تحریم‌های اتحادیه اروپا بر ضد روسیه، دلایل، ابعاد و پیامدها"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۶: ۸۳-۱۰۹.
- صفرزاده، داریوش (۱۳۸۶)، "روسیه و اتحادیه اروپا در مسیر واگرایی"، ماهنامه ایراس: ۱۸.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، سمت: ۳۶.

- نوروزی، علیرضا، (۱۳۹۶)، *سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین: اصول و روندها*، انتشارات دانشگاه امام حسین: ۸۵.
- نیکنامی، رکسانا. (۱۳۹۴)، *سنجش تأثیر و کارایی تحریم‌ها: مورد تحریم‌های اتحادیه اروپایی علیه روسیه*، فصلنامه روابط خارجی، ۷-۳۷.
- ولی زاده، اکبر، علی زاده، شیوا (۱۳۹۶)، *طرح برندینگ و تصویرسازی ملی روسیه*، رویکردها و دستاوردها، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۰۶: ۲۲۱-۲۳۷.
- یاری، سعید، (۱۳۹۱)، "روسیه و اتحادیه اروپا: چالش‌های پیش روی"، *کتاب اروپا ۱۱*، نشر ابرار معاصر: ۲۱۱.
- (21/07/1399)، www.iras.ir، سند تدبیر سیاست خارجی روسیه ۲۰۱۶، مؤسسه ایراس.

- Arakelyan L.A. (2017), "EU-Russia Security Relations: Another Kind of Europe. In: Kanet R. (eds) *The Russian Challenge to the European Security Environment*", Palgrave macmillan:61.
- Bon, Lan. (2014), "*The Eu and Russia Uncommon Spaces*", *Center for European Reform*:39.
- Berzezinski, Zbigniew. (1999), "The New Global Geopolitical Framework", www.CSIS.org
- Catuti, Mihnea. (2019), "The Future of Gas in Europe:Review of Recent Stdies on The Tuture of Gas", Routledge: 72.
- C.Maness, Rayan,Valeriano, Brandon (2016), "*Russia s Coercive Diplomacy*" *Palgrave Macmillian*:84.
- Jentzsch, Greg. (2009), "What Are The Main Causes of Conflict in South Ossetia and How Can They Best be Addressed to Promote Lasting Peace", *The BSIS Journal International Studies*, Vol 6: 115.
- Hinkle, Katherine T. (2019), "Russia's Reactions to The Color Revolutions", <https://calhoun.nps.edu/handle/10945/52991>.
- Haukkala, H. (2009), "Lost in Translation? Why the EU Has Failed to Influence Russia's Development. *Europe-Asia Studies*", 61(10), 1757-1775. Retrieved January 24, 2021, From <http://www.jstor.org/stable/27752411>
- Kramer, Andrew. (2016), "*Russia Calls New U.S. Missile Defense System a Direct Threat*", The New York Times.
- Kaplan, Fred. (2016), "Cold War Theater", www.slate.com
- Lilia ,Arakelyan. (2017), "EU-Russia Security Relations: Another Kind of Europe", Palgrave Macmillan.
- Lucarerell, Sonia and Manwers, Lan. (2005), "*Values and Principle in European Union Foreign Policy*", Routledge.

- Luis Borges, Jorge. (2016), "*Black Wind, White Snow: The Rise of Russias New Nationalism*", Yale University Press: 11.
- MacNabb, David. (2016), "*Vladimir Putin and Russia s Imperial Revival*", CRC Press.
- Neumann, Iver. (1996), "*Russian and The Idea of Europe*", A Study in Identity and International Relation: 427.
- Robert, Adam. (1999), "*Nato's Humanitarian War Over Kosovo*", Survival, Vol.41, No3.102-23.
- Rajan, Menon, William, Ruger. (2020), "NATO Enlargement and US Grand Strategy: a Net Assessment Crossref DOI", link: <https://doi.org/10.1057/S41311-020-00235-7>.
- Pupstue, Nick. (2016), "*EU-Russia Interaction: Dense but Tense*", European Union Institute for Security Studies: 39.
- Pothier, Fabrice and Vershbow, Alexander (2017), "*NATO and Trump The Case for a New Transatlantic Bargain*", Atlantic Council, <https://espas.secure.europarl.europa.eu/>.
- Pszewski, Tomasz. (2013), Us Missile Defense Planse planse: Central and Eastern Europe, <https://www.cairn.info/revue-revue-d-etudes-comparatives-estouest1-2013>.
- S.Felzmann, Anke. (2016), "*The Breakdown of The EU' s Strategic Partnership With Russia:From Strategic Patience to Strategic Failure*", Cambridge Review of Hnternational Affaire, Rutledge: 6.
- Stewart Susan. (2016), "The Future of the Minsk Agreements Press for Implementation and Support Sanctions", ISA (German Institute for International and Security Affair).
- Seth A, Johnston. (2017), "How NATO Adapts: Strategy and Organization in the Atlantic Alliance since 1950", Johns Hopkins University Press:38.
- Stephen, J.Blank. (2011), "Russian Military Politics and Russian", Defence Doctrine,Strategic Studies Institute, <https://www.clingendael.org>
- Vygaudas Ušackas (2016), "*Russia's Relations With the EU and NATO: From Strategic Partnership Toward Strategic Challenge*", Saint Petersburg, (Speech).
- Webber, Mark. (2000), "*Russia and Europe, Conflict or Cooperation*", Macmillan Press LTD.
- Wendt, Alexsander. (1987), "*The Agent-Structure Problem in International Relation Theory*": 12.
- Eu-russia Relation. (2016),"*European Parlimentary Research Service*.
- European Parliament (October 2016), *The EU's Russia Policy, Five Guiding Principles*.
- Russia, *Eu Enlargement and The Euro, Occasional Paper Series*, No.93, 2008.
- The Russian Federation and The European Union (EU)*, 2016, Wikipedia
- Eu/Russia, The Four Common Spaces*. (2004), Memo/04/268. 23 November

-*Russian National Security Strategy*, December 2015, [issf.is](http://www.issf.is)

-*U.S Missile Defence in Eastern Europe: How Russia Will Respond*, 20 May 2016, Sputnik.

-<https://tass.com/politics/1269103> (22 March 2021)